



۲۰۱۷/۱۲/۲۷

غ. حضرت

شش جدی برای ما فاجعه و برای دیگران پاجهه

فکر و زبان و انگشتان بنده کوچکتر و قاصرتر و نحیف تر از این است که شش جدی و پی آمد و نتایج ناگوار و سوزنده آنرا به تصویر بکشم و توضیح کنم. با اینهم مثل میلیون ها هموطن عزیزم، حق ابراز درد دلم و فریاد ناشی از آنرا برای خود محفوظ داشته و چند سطر (هرچند نا مرغوب) تقدیم می دارم.

جغرافیای سیاسی ما در یک قرن اخیر، تاریخ سازترین جغرافیای تمام عالم می باشد ولی متأسفانه حق الزحمه و دست مزد این هنرنمایی ساکنین آزاد اندیش این سرزمین (که توأم با جان فشانی بود) نه اینکه به طور شایسته تأدیبه نگردید بلکه ناجوانمردانه در افکار (اکثراً فرصت طلب و استعمار نمای) جهانیان، مقروض و بدهکار نیز معرفی شدند که این خود بزرگترین جفای تاریخی در حق این ملت عزیز و مظلوم محسوب خواهد شد.

جهت شگافتن مسأله، اگر اجازه باشد، یک کمی به عقب برگردیم، البته چگونگی نگاه به عقب هر کس شاید متفاوت باشد. روس ها مثل سائر اروپائی های سفید پوست از نعمت ذکاوت و هوش برخوردار بودند ضمناً سرزمین شان برخلاف اروپائی ها از یک طرف پهناور و وسیع و از طرف دیگر سرشار از منابع غنی منجمله طلای زرد و طلای سیاه و طلای سفید و خلاصه هر چیز طلائی بود و علاوه بر این با بسیاری از نقاط ستراتیژیک و مهم دنیا هم سرحد و یا نزدیک بودند.

جرقه های برق انقلاب صنعتی، خیلی زود در سرزمین روس ها نیز احساس گردید، انقلاب صنعتی ای که سرعت حضور انگلیس ها را در اقصی نقاط عالم به ارمغان آورد.

انگلیس ها با درک شرائط ارضی و فکری روس ها، دچار یک نوع ترس و واهمه گردیده و در فکر ایجاد سد جهت پیشروی و نفوذ احتمالی روس ها در سرزمین های آسیای میانه و شرقی و حتی جنوبی و جنوب شرقی آسیا گردیدند بناءً به خاطر بطی ساختن و یا خنثی ساختن نقش آفرینی های بعدی خلاف منافع خود، دست به یک قمار بزرگ زدند (که به بُردن آن مطمئن بودند) و آن قمار عبارت از ترجمه کردن و پیاده نمودن مکتب فکری یکی از مکاتب فکری مغرب زمین یعنی کمونیزم بود. تخم این مکتب فکری را انگلیس ها توسط دوستان (به ظاهر دشمن و رقیب نظام سرمایه داری) خود، در نقطه حساس اروپا کاشتند ولی با مهارت خاص نهال جوانه زده آنرا در سرزمین روس توسط لنین و همفکرانش غرض و شانه شد و چیزی نگذشت که این نهال بدژخیم به ثمر رسید و به نام انقلاب اکتوبر و

انقلاب کارگر و پرولیتاریا به جهانیان معرفی شد، این یعنی جلوگیری از ایجاد یک لیبرالیزم و دموکراسی قوی و ایجاد یک دشمن تقلبی در قبال خودش.

اگر در سرزمین روسیه یک انقلاب دروغین کارگری! به وقوع نپیوست و به جای آن یک نظام و سیستم دموکراتیک و مردمی پا می گرفت با توجه به ظرفیت و استعداد سرزمین و مردم روسیه و با توجه به فرهنگ ها و ادیان ریشه دار که در همسایگی روسیه قرار داشتند و با توجه به ثروت طبیعی سرشار روس ها، بعید به نظر نمی رسید که امروز ما شاهد موجودیت یک استعمار کج کردار به نام انگلیس نمی بودیم، اینکه امروز در نظر بعضی ها، وجود انگلیس ها در منطقه ما یک موهبت پنداشته می شود یا می شد علتش این است که ما از مار یا مارهای تربیه شده همین انگلیس ها ترسانده شده بودیم که البته خزندگی و گزیدگی این مار کمونیستی واقعاً ترسناک بود.

اما ادامه بحث:

انقلاب کمونیستی روسیه و شالوده فکری آن (اصلاً کمونیسم ریشه در یک تفکر انحرافی دیگری دارد که مدعی سابقه چهار هزار ساله آنها در قلب تمدن مصر باستان دارد، و باز اصلاً کمونیسم و پیاده نمودن این ارمان!! خلاف فطرت انسانی و خلاف واقعیت های ساختار روحی بشری است) با اجراء نمودن بعضی اصلاحات اجتماعی موجب توقع پُر ساختن بشقاب فالوده فکری بسیاری از روشنفکران و مبارزین سیاسی - اجتماعی جهان و منطقه منجمله روشنفکران کشور عزیز ما شد آنها روشنفکرانی که روشنفکری و مبارزه را با عقیده ماتریالیسم دیالکتیک عجین نموده بودند که البته بعد ها شمع روشنفکری شان با وزش باد های مخالف همین اندیشه ماتریالیستی شان، خاموش شد.

بهر حال، روشن فکران! وطنی ما با پذیرفتن مسیر منتهی به آرزوی مسکو، با تشکیل حزب خلق، خویشتن را فکراً و عملاً در خدمت منافع همه جانبه مسکو قرار دادند و منتظر روز موعود یا همان روز غصب قدرت از طریق کودتای نظامی بودند. سال ها مبارزه و سال ها تلاش برای نفوذ در بدنه تشکیلات نظامی - کشوری بالاخره با یک پیش زمینه (وقوع کودتای سرطانی) با در نظر داشت آغوش و حیب باز مسکو، مطمئن به پیروزی کسب قدرت سیاسی شدند. در اینجا یک نکته ظریف را نباید از نظر دور داشت (هر چند میدانم بسیاری از برادران عزیز با آن موافق نیستند) آن اینکه رقیب یا رقیبان سرسخت مسکو نیز بسیار مایل بودند تا به طور مؤقت لقمه چرب موجودیت کشور ما در کام مسکو قرار بگیرد لقمه ای که بُردن آن به دهان آسان ولی بلعیدن و هضم آن برای حلقوم و معده مسکو دشوار و ناممکن گردید.

در حد فاصل بین بردن به دهان و بلعیدن، فاجعه دلخراش و تأریخ خراش و جبران ناپذیر به وقوع پیوست. در این فاجعه که محرک اولیه اش کودتای سرطانی و بعداً ناسوری (ثوری) بود، حزب دموکراتیک خلق (مشمول هر دو جناح) نقش اصلی و مخرب داشت.

حزب دموکراتیک خلق که مدعی خدمت به مردم و وطن بود ناگهان در یک تله غیر مترقبه گرفتار و به اصطلاح در کوچه مبارزه فکری - عملی خویش به گروگان گرفته شد و به هر آنچه خلاف فرهنگ ملی و انسانی و بیگانه پرستی بود سر تعظیم فرود آورد و در دوشادوش رفقای انترناسیونالیستی خویش خون هزاران هزار انسان معصوم و وطن آباتی خویش را نا جوانمردانه و ظالمانه بر زمین ریخته و بنیاد تباهی دنباله دار را گذاشت که وجدان و افکار عمومی هرگز آنها را نخواهند بخشید هر چند

امروز در زیر پر و بال تمویل کنندگان دولت فعلی به زندگی ننگین خویش ادامه می دهند البته توقع اینکه یک روزی در قبال محکمه عدالت خواهی حاضر خواهند شد، کمی ضعیف به نظر می رسد.

اما:

گرچه شش جدی از نظر برهم خوردن وضعیت کشور و منطقه و همچنین از نظر قربانی شدن انسان های پاک سرشت کشور ما، یک روز فاجعه بار در اذهان نسل کنونی و نسل های آینده کشور ما منحصراً یک روز سیاه ماندگار خواهد بود ولی سیاهی و پلیدی آن یک وجه دیگر نیز دارد و آن اینکه عوارض جانبی آن فاجعه، کمتر از خود فاجعه نیست کما اینکه یک داروی تجویز شده جهت بهبودی یک بیماری حادّ و قسماً مهلک، خودش منجر به تولد یک بیماری مهلک تر و صعب‌العلاجتر می شود. شش جدی با اینکه هم ما را و هم شوروی ها را دچار یک بیماری جنون گاوی نمود ولی عجله در تداوی آن در مسکو منجر به نجات مردم شوروی از یوغ استعمار سوسیالیستی و دیکتاتوری و همچنین منجر به تخریب دیوار های ضخیم فکری - جسمی (از برلین تا پراگ و از وارسا تا خود مسکو) گردید ولی با تأسف فراوان استعمال مواد اسیدی جهت زدودن لکه های ننگین شش جدی هنوز هم بر دامن پاک وطن ما قربانی می گیرد که این قربانی اشکال گوناگون دارد، کوچکترین نمونه آن، لج بازی های مدعیان جهاد در برابر شش جدی و همچنین لجبازی های همسنگران شش جدی و رفاقت و رقابت مصلحتی این دو جریان و ده ها جریان فکری دیگر، می باشد.

سخن آخر اینکه:

گرچه التیام زخم های ناشی از ضربه شش جدی کار آسان و ساده نیست ولی به جرئت می توان گفت اگر گذاشته می شدیم در تدبیر این امر یعنی سرعت بخشیدن به التیام زخم های یاد شده، هم موفق می شدیم و هم از عاملین اصلی این فاجعه حساب پس می گرفتیم ولی متأسفانه مثلیکه بازیگران بزرگ هیچ رغبت به قناعت آنچه که تا به حال به دست آورده، ندارند.

مسأله دیگری که بسیاری از ما ها را جداً رنج می دهد این است که:

یک آدم ثروتمند همیشه حاضر است به خاطر بُردن یک دعوای مالی، به وکیل مدافع خود یک چک سفید بکشد ولی مردم مظلوم ما با پیش کش نمودن هزاران هزار لیتر خون و اشک و عرق با یک انگیزه پاک و سالم، نیمی از جهانیان را از شرّ حملات خرس های قطبی نجات دادند ولی عوض اینکه مورد نوازش و مکافات قرار بگیرند، بر خلاف توقع و برخلاف نورم های اخلاقی، مورد حملات سگ های تربیه شده و اجیر رقیبان دیروزی کمونیزم شوروی، قرار گرفتند و قرار گرفته و مثلیکه قرار خواهند گرفت.

تشکر.